

## نگاهی به چند انتقاد و برخی مفاهیم کلیدی

### مرتبط با شکل گیری یک چپ مستقل و ضد سرمایه داری

تقی روزبه

در زیرنویس مقاله از مرکوزی تا مرکولاند و توهماتی که به عنوان چپ رادیکال پراکنده می شود، در یکی از سایت ها مطلبی درج شده است\*، که حاوی انتقادهائی به رویکرد آن مقاله است. اهم این انتقادهای عبارتند از: نادیده گرفتن اهمیت انتخابات و دموکراسی در جریان انتقاد به پارلمانترالیسم، قراردادن سرمایه داری فاشیستی و جنگ طلب سارکوزی (ومرکل) با اولاند در یک صف. هم چنین نقد کننده بر این نظر است که نقد سیاست های اولاند را باید در نیروهای مولده جستجو کرد و بدون این ریشه یابی، گسست از آن ها ناممکن است (البته خود ایشان متأسفانه در این مورد چیز روشنی را بیان نکرده است و یا لاف من آن را در نیافتم). بزعم وی انتخابات پارلمانی هم ربطی به بحران اقتصادی ندارد و امر مستقلی است، و در مورد بحران اقتصادی هم به ریشه بحران که مازاد تولید است بی توجه بوده ام. وی ضمن برشمردن راه های سرمایه دارانه و یا رفرمیستی خروج از بحران راه انقلابی را بر اساس دیکتاتوری پرولتاریا دانسته است و از آن جا که من به دیکتاتوری پرولتاریا باور ندارم به ناچار موضع من همان موضع رفرمیستی اولاند و امثالهم بوده و متعجب است که چرا به سوسیال دموکراسی و در اصل به مواضع خود انتقاد می کنم! به گفته وی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر برای ایجاد عدالت اجتماعی یکی از اهداف های آن است. انتقاد کننده ضمن باور به دیکتاتوری پرولتاریا نیم نگاهی هم به سایر گزینه ها برای کسب قدرت دارد و مدعی است که فرق چپ انقلابی با رفرمیست ها آن است که برای آن همه گزینه ها (برای کسب قدرت) از جمله انتخابات، روی میز است، و حال آن که برای رفرمیست تنها راه از طریق انتخابات است.

غرض اصلی از این پاسخ هم روشنایی افکندن به برخی نکات و مسائل مطرح شده در نوشته ام هست و نه نقد مواضع ایشان. روشن است رویکرد نویسنده زیرنویس در کلیت خود همان رویکرد چپ سنتی و در چهار چوب آن است. تمایز رویکردها پیرامون مقوله های مهمی چون کسب قدرت، دولت، دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم، تأکید بر انتخابات دموکراتیک و بی توجهی به مختصات پارادایمی که جنبش های جدید حامل آنند، بی اعتنائی به اهمیت مبارزات ضدسیستمی و برون سیستمی، بحران انباشت سرمایه و چگونگی ترمیم و بازتولید آن بخصوص در وجه سیاسی توسط بورژوازی و بطور کلی پیوند متقابل وجوه اقتصادی و سیاسی بحران، و نقش چپ و "سوسیالیست ها" در این چرخه بازتولید و عبور از بحران و بالأخره نگاه به تجربه گذشته و نقد به آن و... بخوبی مشهود است:

**الف-** در مقاله مورد نقد از دموکراسی مستقیم صحبت شده است که مبین دموکراسی عمیق تر است و فراتر رفتن از دموکراسی دموکراسی نیابتی و نمایندگی. دموکراسی مستقیم و مشارکتی حق انتخاب را نفی نمی کند بلکه آن را بطور کیفی و تعمیق یافته در سطح دیگری دنبال می کند. در نوشته دیگری با عنوان جنبش های جدید حامل چه پارادایمی هستند\*، دموکراسی مستقیم به عنوان یکی از مهم ترین مختصات این پارادایم عنوان شده است.

**ب-** تفاوت دو رویکرد سازکوزی و اولاند انکار نشده است، بلکه در چند جای مقاله هم آمده است. اما این تفاوت را اساسا چون و چرا پیرامون شتاب و آهنگ برنامه ریاضت اقتصادی و ترکیب آن با سیاست رشد می داند و نه علیه نئولیبرالیسم و یا کلیت سیاست ریاضت اقتصادی (تصمیم اخیر نشست سران اتحادیه اروپا و تأکیدش به ضرورت تداوم سیاست ریاضت اقتصادی یونان با حضور اولاند نمونه ای از آن است. حتی تهدید دولت جدید فرانسه به مداخله نظامی در سوریه تمایز سازکوزی و اولاند جنگ افروزی را اگر نه زائل که کم رنگ می سازد). اساسا حزب سوسیالیست در فرانسه و نقاط دیگر اروپا خود از اجرا کنندگان سیاست نئولیبرالی و از مسببین فاجاع آن بوده است و اساسا عروج و افول آن ها - هر دو حزب - در این یا آن کشور اروپائی به این برمی گردد که کدامیک در قدرت باشند و کدام یک در اپوزیسیون. شانس حزب سوسیالیست فرانسه در برآمد کنونی بحران قراردادن آن در موضع اپوزیسیون بود. و برای اپوزیسیون نیز پز مخالف وضعیت گرفتن و شعار دادن و موج سواری، برای بهره برداری از فضای اعتراضات توده ای مالیات ندارد و سکه رایجی است. نمونه بیان احزاب مشابه را می توان در آئینه رویدادهای یونان و اسپانیا و نیز گذشته خود فرانسه به روشنی مشاهده کرد. اما نکته اصلی آن است که کارکرد آن ها نجات سرمایه داری از بحران انباشت و به قول انتقاد کننده از بحران مازاد تولید

است، بخصوص در منشئت کردن صفوف کارگران و کنترل اعتراضات، "سوسیالیست ها" نشان داده اند که در برابر رقبای راست تر از خودشان دارای تبحر و مزیت نسبی بیشتری هستند.

علاوه بر این یکی از مهم ترین ویژگی های بحران کنونی، ترکیب وجوه اقتصادی و سیاسی بحران و درهم تنیدگی آن ها است. لاجرم آن ها را نمی توان از هم جدا کرد و اقتصاد سیاسی هم مبین پیوند آن دو است. و الآن هردو وجه یعنی هم بحران دموکراسی (بی اعتباری سیستم دموکراسی غیرمستقیم و نیابتی مبتنی بر نمایندگی) و بحران اقتصادی، بطور همزمان وجود دارند و در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر عمل می کنند.

ج- در مورد دیکتاتوری پرولتاریا هم گفتنی است که درک یک جانبه سنتی از آن شکست خورده است و فاجعه حاصل از آن دیگر برکسی پوشیده نیست و با هیچ استدلال و توجیهی نمی توان آن را نجات داد و زنده اش کرد. در درک های نوین برآمده از نقد تجربه گذشته، اولاً صحبت از اکثریت بزرگ جامعه یعنی گستره عظیم استثمارشوندگانی هستند که ترکیب عمده جمعیتی جوامع سرمایه داری را تشکیل می دهند و حاکی از گستره دامنه طبقه و لاجرم مفهوم طبقه، در پرتو تغییرات ساختاری و جهان شمولی سرمایه هستند. دیگران درک های محدود نگرانه از طبقه که بیانگر فقط نقش بی همتای کارگران صنعتی یعنی اقلیتی از جامعه و از خود طبقه بوده است، اساساً پاسخ گو نیست. بدیهی است که حاکمیت این قشر، حتی در بهترین حالت دموکراتیک خود که وجود هم نداشته است، جز استبداد اقلیتی از جامعه بر اکثریت جامعه و از جمله بر خود کارگران و زحمتکشان خواهد بود (که در عمل بجای دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت معنای دیکتاتوری پرولتاریا را به حاکمیت اقلیت بر اکثریت تبدیل کرده است). و آن چه هم بنام کارگران صنعتی و یا واحدهای بزرگ و وجود داشته است، غالباً توسط حلقه های میانجی چون احزاب دولتی و تشکل های نمایشی نمایندگی می شده است و نه توسط مجامع خود بنیاد و مستقل آن ها (و از جمله شوراهای). وانگهی مفهوم فوق در عصر ارتباطات و اطلاعات و ضرورت نقش آفرینی کارگران به مثابه کنش گران و تقویت فرایند دموکراسی مستقیم و مشارکتی آن ها، دیگر در قالب های تنگ مفاهیم گذشته نمی گنجد، و سرانجام آن که معنا و مفهومی که این واژه در اذهان مردم جهان تداعی می کند (صرفنظر از سوء استفاده بورژوازی)، اساساً بار منفی داشته و حتی کاربرد آن در معنای غیرمصطلح هم مفید نیست. از همین رو متناسب با تکامل و تکوین آگاهی و جامعه، مفاهیم نوینی از چگونگی مبارزه طبقاتی جایگزین مفاهیم نارسا و کهنه می شوند و در همین رابطه جا انداختن مفهوم "خود حکومتی کارگران و زحمتکشان" و تبلیغ و ترویج دموکراسی مستقیم و مشارکتی از اهم آن هاست. اساساً وظیفه آلترناتیو سرمایه داری در معنای واقعی خود، نفی نظام حاکم در تمامیت خود و از جمله درهم شکستن ماشین دولتی است و نه جایگزینی هیولای جدیدی بجای ماشین قدیم (و متأسفانه حتی سرکوبگرانه تر از آن!). از قضا دفاع از استقرار ماشین دولت و لوآذین بندی شده بنام کارگران باشد و با انواع پیشوندها و پسوندهای پرطمطراق انقلابی همراه باشد، درکنه خود جز حفظ ساختارهای طبقاتی موجود و لاجرم رفم در آن نیست. بنابراین اگر انقلاب های واقعی بخواهیم سخن بگوئیم، ضرورتاً انقلاباتی هستند علیه این قدرت جدا شده و بیگانه گشته از طبقه و از تک تک عناصر آن. بی تردید در رأس آن نفی ماشین دولتی بیگانه و جدا شده از جامعه و مسلط بر آن قرار دارد. جدائی توأمان ثروت و قدرت از مولدین واقعی آن ها و تصاحب آن ها توسط اقلیتی صاحب امتیاز، در قالب سرمایه (و یا بقول منتقد مقاله- برگرفته از مارکس- کارمرده) و تسلط دولت بر جامعه، متبلور می شود. در همین جا اضافه کنم که من در همان مقاله از بحران در انباشت سرمایه که ناشی از مازاد تولید و رقابت های درونی سرمایه در فاجعه جهانی شدن آن است (و خود آن هم در تحلیل نهائی برخاسته از تضاد ذاتی سرمایه در اخذ ارزش مازاد و اضافی از کارگران و فقدان قدرت جذب کالاهای تولید شده در جامعه است و باتوجه به ترفندهای بورژوازی برای ایجاد قدرت خرید و مصرف کاذب و ترکیب حساب های آن)، سخن گفته ام. و بنابراین ادعای نویسنده در مورد بی توجهی به ریشه های بحران در عرصه تولید نمی تواند درست باشد. اما اگر منظور این باشد که فقط به عرصه تولید اکتفا نکرده و به حوزه سیاست هم وارد شده ام درست است. در واقع تمرکز اصلی آن نوشته بر چگونگی باز تولید سرمایه داری دچار بحران در عرصه سیاسی است. چرا که سرکوب اقتصادی اساساً از طریق سرکوب سیاسی متحقق می شود. در این عرصه است که طبقه حاکم عزم و نیات خود را یکدست کرده و به سرکوب جنبش و تحمیل سیاست های خود بر کارگران و زحمتکشان می پردازد. ضرورت تأکید بر چپ با رویکردی واقعا مستقل و ضد سرمایه داری نیز در همین رابطه قابل فهم است. اساساً اگر تحلیل از بحران در عرصه تولید متوقف بشود و نتواند مابه

آزاء خود را در مبارزه طبقاتی و سطح سیاسی (اقتصاد سیاسی) نشان بدهد، سترون بوده و قادر به تحلیل وضعیت واقعی و اتخاذ تاکتیک های مناسب با آن نخواهد بود. از قضا دقیقاً بهمین دلیل، و با توجه به مزیت نسبی مدعیان دروغین سوسیالیسم نسبت به جناح راست تر سرمایه در بهم ریختن آرایش صفوف طبقاتی کارگران و زحمتکشان برای عبور از بحران و از جمله کنترل بحران بزرگی که "دموکراسی نیابتی" با آن مواجه شده، و نقشی که این جریان می تواند در ترمیم گسست های چرخه بازتولید سرمایه داری ایفاء کنند است، که ما باید به نقش این جریانات محلل بخصوص در شرایط بحرانی حساس باشیم و بر شکل گیری صف واقعا مستقل مدافعان واقعی سوسیالیسم و جریانات چپ انقلابی تأکید مضاعف نماییم. و گرنه همانطور که در آن مقاله آمده است، بجای تحمیل سیاست های رادیکال تر به آن ها و یا تقویت گرایش های نسبتاً رادیکال تر درون صفوف آن ها در برابر گرایشات کمتر رادیکال، این چپ انقلابی خواهد بود که گروگان آن ها شده و نقش اسب تروای بورژوازی در صفوف کارگران را بازی خواهد کرد.

علاوه بر این، در راستای مبارزه برای جهان بدیل، و برای مقابله با تلاش بورژوازی برای ترمیم شکاف های موجود در بازتولید سرمایه و انباشت، و باتوجه به بعد دوگانه بحران و این که عبور از بحران انباشت سرمایه مستلزم عزم سیاسی و ساختار سیاسی مسنجم و دارای قدرت نفوذ برای کنترل جامعه است و این که اعمال هژمونی خود مشروط به چیره شدن بر بحران سیاسی و از جمله بحران دموکراسی نیابتی است، لاجرم عرصه سیاسی بحران در فرایند انباشت سرمایه و مقابله با آن واجد اهمیت زیادی است که متأسفانه اکثر نیروهای چپ سنتی نسبت به آن بی اعتنایند. در این رابطه است که در نوشته فوق بر یک نکته اساسی تأکید شده است که همانا پیش برد مبارزه طبقاتی در بسترهای خارج از ساز و کارهای بورژوازی و سیستم است. چرا که سازوکارهای رسمی اساساً در خدمت بازتولید همان سلطه و استثمار است که دستخوش بحران شده است.

**نیاید فراموش کنیم برای چپ انقلابی و ضد سرمایه داری مهم ترین مسأله و اهرم پیشروی، همانا مقاومت و مبارزه طبقاتی جاری و موجود است که در تحلیل نهانی منشأ اصلی بحران سرمایه داری را تشکیل می دهد.** اگر مردم و کارگران به آن چه که بورژوازی می خواهد تحمیل کند- سرشکن کردن هر چه بیشتر بحران بردوش آن ها- تسلیم شوند، بدیهی است است که بورژوازی خواهد توانست بر موانع بازتولید خود و بحران پروسه انباشت و بقول منتقد ما خارج کردن مازاد تولید از گردش کالا، فائق آید. و اگر اکنون بحران یونان به کانون اصلی بحران اروپا و خطر از هم پاشیدن پول واحد اروپایی تبدیل شده است، همانا بدلیل مقاومت کارگران در برابر پیش برد ریاضت اقتصادی و اعمال دیکتاتوری سرمایه است. اگر از این منظر به بحران و ریشه های آن نگاه بکنیم، آن گاه به نقشی که "سوسیال دموکراسی" می تواند برای خدمت به بورژوازی و حل بحران انباشت آن انجام دهد و ضرورت هوشیاری چپ انقلابی برای اجتناب از افتادن به تله آن ها به خوبی پی خواهیم برد.

خلاصه: رویکرد انقلابی به معنای مبارزه برای نفی نظام حاکم در کلیت اش و برای استقرار بدیل سرمایه داری است. هدف گرفتن کلیت نظام سرمایه داری هم، نه فقط شامل مبارزه در حوزه تولید و علیه نظام مزدوری و جدائی تولید و ثروت اجتماعی از جامعه و مولدین و نیازهای انسانی آن ها است، بلکه هم چنین شامل مبارزه علیه هرگونه جدائی قدرت از مولدین قدرت هم هست. و بنابراین مستلزم هدف گرفتن نفی ماشین دولتی، ساختارهای سلسه مراتبی و قراردادن آلترناتیو "خود حکومتی کارگران و زحمتکشان" در تمامی سطوح به مثابه سوژه های خود رهان و تبلور وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده با آن است. جان کلام آن که هویت و چهره سرمایه داری را باید بطور هم زمان و جداناپذیر، در دموئلفه بنیادی کار مزدوری و جدائی قدرت از مولدین قدرت دید و توأمان با این جدائی جنگید. متقابلاً چهره بدیل نظام کنونی هم در اساسی ترین مشخصه های خود با نفی کار مزدوری و نفی هرگونه جدائی قدرت از مولدین آن شناسائی و تعریف می شود. به بیان دیگر سوسیالیسم به معنای اجتماعی کردن توأمان ثروت و قدرت جدا و ربوده شده از کف مولدین است. تجربه کلان قرن بیستم ثابت کرد که نمی توان تولید و ثروت متعلق به جامعه را بدون اجتماعی کردن قدرت و به نیابت از آنان ولو با خلوص نیت کامل و انقلابی و با عناوین و توجیهاات مختلف، متحقق کرد. برعکس حاصل چنین فرایندی، پس از فرونشستن کردن گرد و خاک، به جز بازتولید نظام مزدوری و استثمار، و عروج یک هیولای سرکوب گر بر فراز جامعه نخواهد بود.

مطلب زیرنویس:

فرهاد فریاد 26/05/2012 04:40:11

بارها مقالات شما تنها به شعار دادن ختم شده است و متأسفانه شما تحلیلی که بر داده های مشخص استوار باشد ارائه نمی دهید ، و متأسفانه سیاستهای فاشیستی سرکوزی و یا لیبرالیزم مرکل را با رولاند مقایسه می کنید و تاسف آور اینست که آنها را در یک صف قرار داده اید همینجا به شما یادآوری می کنم که اگر شما یکی از جریانهای باشید که در فرانسه فعالیت می کند ضرورتاً مردم و بخصوص طبقه ی کارگر فرانسه شما را مسخره خواهند کرد زیرا آنها دقیقاً تفاوتهای آنها را با جزئیات بیان می کنند من در اینجا نمی خواهم در مورد این سه نفر چیزی بگویم زیرا موضوع بحث شما در اصل شرکت چپ ها در انتخابات است و تعریف صف مستقل.

اما آنچه که شما می خواهید با زبانی الکن بیان کنید اینست که در نهایت ( تاکید می کنم در نهایت ) سیاستهای متفاوت هر سه نفر بر منافع سرمایه استوار است از اینرو مکانیزم نقد تئوریهای رولاند که سیاستهای باراک اوباما را در فرانسه پیاده می کند نهفته در وحدت نیروهای مولده است و گسست از این سیاستها تنها با تحلیل نیروهای مولده امکان پذیر است نه با شعارها و همچنین این مسائل ربطی به انتخابات پارلمانتاریستی ندارد . نقد انتخابات پارلمانتاریستی از مکانیزم دیگری برخوردار است که در ادامه تا حدی بدان خواهیم پرداخت زیرا نقد برنامه ی اقتصادی رولاند یا سرکوزی و راهکار بحران سرمایه داری نه با خط کش که با تحلیل و نقد سرمایه داری استوار است . نیروهای مولده که از نیروی کار و ابزار تولید تشکیل شده است در تولید سرمایه داری با شیوه ی تولید صنعتی انجام میشود کارگر بعنوان نیروی کار زنده و ابزار تولید بعنوان نیروی کار مرده چون به مالکیت سرمایه دار درآمده در مقابل نیروی کار زنده خود را همچون سرور نشان میدهد از اینرو منبع هر دو نیروی کار است که در تقابل با یکدیگر زمینه ی استثمار کارگران را ایجاد می کند نیروی کار مرده چون به تملک سرمایه درآمده سرمایه دار کارگر را از درون تولید بیرون کشیده و او را وادار به مبادله ی نیروی کارش نموده و بخشی از آنرا به تملک خود درآورده و مکانیزم انباشت را ادامه میدهد و این انباشت است که مازاد تولید را در هیبت یک بحران عظیم مازاد تولید به ما نشان میدهد از اینرو راه حل انقلابی بحران مازاد تولید استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برای خلع ید از خلع ید کنندگان است که البته در مقالات متعدد شما مشاهده شده است که با آن مخالفید ( اینجا از تعریف دقیق دیکتاتوری پرولتاریا در می گذریم و در جای دیگری بدان خواهیم پرداخت ) لذا شما با نفی دیکتاتوری پرولتاریا با راه حل انقلابی مخالفید . اما راه حلهای دیگر و همچنین گزینه های دیگری هم برای سرمایه در جهت غلبه بر بحران وجود دارند که ما آنرا راه حلهای سرمایه دارانه و در برخی موارد آنرا رفرمیستی می نامیم تا با ایجاد تاخیر در شورش و انقلاب زمان لازم برای بیرون رفتن کالاهای مازاد از گردش کالائی کل سیستم سرمایه را نجات دهد . یکی از راه حلهای بحران اگر سرمایه داری بخواد مانند گردون براون نخست وزیر سابق انگلیس سیاست گذاری شود افزایش سرمایه از سوئی با جذب سرمایه برای سرمایه گذاری . و از سوی دیگر بالا بردن قدرت خرید کارگران با افزایش مالیاتها و افزایش خدمات اجتماعی که مازاد تولید را در خود فرودهند . راه حل دیگر آنست که سرمایه ها را به سوی منابع جدید سرمایه گذاری سوق داد ( باز هم این گردون براون بود که پیشنهاد کرد ) بخصوص سوخت سبز . از اینرو این هدایت سبب می شود تا سرمایه داران که در دوران مازاد تولید با کنار کشیدن سرمایه هایشان رکود را تحمیل می کنند به میدان آمده تا از منبع جدید سرمایه گذاری باز هم زمینه تولید ارزش اضافی و در نهایت کسب سود نمایند . یکی دیگر از راه حلها همان راه حلهای لیبرالیستی و فاشیستی مرکل و سرکوزی ست یعنی هدایت جامعه به سمت جنگ تا مانند رفرمیستها زمان لازم برای سرکوب جنبشهای اجتماعی را بدست آورده و در نهایت مازاد تولید را از گردش خارج سازند . در اینجا ما به تحلیل شما می رسیم که راست و چپ دو روی یک سکه هستند برای نجات سرمایه . اما روی رفرمیستی سکه کجاست و روی فاشیستی و جنگ طلبانه کجا ؟ اگر چه هر دو در نهایت برای نجات سرمایه اقدام می کنند اما یکی گرایشش را به سمت عدالت طلبی و دیگری خانمانسوز است و اینجاست که چپ انقلابی از سیاست بد و بدتر اجباراً از بد به سمت دفاع طلبی افتاده است . حال با این

تحلیل شما کدام طرفید؟ چپ انقلابی نمی‌توانید باشید چون دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کرده‌اید سیاست راست افراطی را به دلیل مخالفت با جنگ نمی‌پسندید و تنها شما مجبور هستید رفرمیست باشید. اما من در تعجب هستم که چگونه شما خودتان را یعنی رولاند را با مرکل و سرکوزی مقایسه می‌کنید. اما راه حل دیگری هم برای بحران وجود دارد. شما در مورد یونان نوشته‌اید اما توجه نکرده‌اید که بحران جهانی سرمایه‌مازاد تولید است از اینرو کشورهایی که با صنایع عقب مانده و یا سرمایه‌های کوچک مدرن و یا سنتی تولید می‌کنند قادر به رقابت با کشورهای معظم سرمایه‌داری نیستند از اینرو اینگونه کشورها تنها با مدرن سازی صنایع و جذب سرمایه‌های خارجی قادر هستند قدرت رقابت خود را افزایش داده و با بحران مقابله کنند اما مرکل با وام دادن به یونان سبب شد تا کالاهای خارجی بخصوص آلمانی وارد یونان شده و آخرین تلاشهای تولیدکننده‌های یونانی را با شکست مواجه کنند. کالاهایی که با مدرنترین صنایع تولیدی تولید می‌شوند هم از لحاظ هزینه و هم نیاز حداقل به نیروی کار لازم بسیار ارزانتر از تولیدکننده‌های داخلی یونان کالاها را تولید می‌کنند از اینرو سیاست وام دهی مرکل سبب می‌شود تا آلمان تراز بازرگانی اش را مثبت کرده و تراز بازرگانی یونان را منفی نماید و از طرف دیگر دولتهای سرمایه‌داری تنها در گردش سرمایه است که سهم خود را با سیستم مالیاتی از تولید بدست آورده و هزینه‌هایش را تامین می‌کند اما ورشکستگی تولید یونان مزید بر علت شده و رکود را دامن زده و ضرورتاً دولت نمی‌تواند هزینه‌هایش را تامین کرده و مجبور می‌شود تا به دستمزد نیروی کار علناً و با دیکتاتوری دستبرد بزند از اینرو درک بحران یونان در تحلیل بسیار مهم است و متأسفانه یونان اینروزها به سمت احزاب آنارشیستی سوق داده شده است که وضعیت ناگواری برای آینده‌ی یونان رقم خواهند زد.

اما موضوع دیگر شما نه انتخابات دموکراتیک که پارلمانتاریزم است اما باز هم متأسفانه شما انتخابات را زیر سؤال برده‌اید. در حالی که انتخابات نماد مشارکت اجتماعی مردم است و باید هر چه بیشتر تقویت شود و دقیقاً از این زاویه است که ما پارلمانتاریزم را نقد می‌کنیم زیرا پارلمانتاریزم مشارکت جامعه را تنها تا پای صندوقهای رای خلاصه کرده و نمایندگان منتخب نیز پس از اتمام رای گیری تعهداتشان را در مقابل انتخاب‌کنندگان فراموش کرده و منافع لابی‌های سرمایه‌داری را فقط نمایندگی می‌کنند از اینرو پارلمانتاریزم یکی از موانع مهم مشارکت همگانی است و انتخاب‌کننده قادر به دخالتگری در همه‌ی مسائل و خواسته‌های اجتماعی خودش نمی‌سازد. از اینرو شما از زاویه‌ی آنارشیستی ست که با انتخابات برخورد می‌کنید. اما قدرت یکی از اهداف طبقاتی طبقه‌ی کارگر برای استقرار عدالت اجتماعی است اما این بدان معنا نیست که تنها فقط از راه جنگ شهری و رفتارهای خشن می‌گذرد بلکه برای کاهش هزینه‌ها در یک جامعه‌ی دموکرات که رای‌دهندگان تعیین‌کننده‌ی قدرت هستند یکی از امکانات است اما مشکل رفرمیست‌ها آنست که انتخابات را تنها راه کسب قدرت می‌دانند و حاضرند همه چیز را در پای آن فدا کنند. برخورد رویکرد سنتی با انتخابات که برای افشای حریف بود این روزها با وجود اینترنت ابزاری ناکارآمد است و ما دیگر نمی‌توانیم در این دنیا که زمان دریافت اطلاعات به ثانیه‌ها وابسته شده‌اند منتظر فلان نماینده باشیم تا در فلان نطق جلسه‌ی علنی فلان موضوع را افشاء کند و علیه رقیب کاری انجام دهد راستی این نوع تفکر دیگر کم‌دی به نظر نمی‌آید؟ پس ما باید زاویه‌ی تحلیل خودمان را از تحلیل‌های طوطی‌وار و تکراری گذشته تغییر داده و با درک صحیح تحلیل روز را برای آگاهی و جذب توده‌ها با اشکالی جدید متولد نماییم.